**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه142– 16 /11/ 1397 زوجه بودن حقیقی یا حکمی /مطلقه رجعیه** **/کتاب العده**

**خلاصه بحث:**

استاد گرامی به بحث طلاق زن در هنگام اعتکاف می‌پردازند و استدلال دیگر برای زوجیت مطلقه رجعیه را بررسی می‌کنند.

**طلاق در هنگام اعتکاف**

بحث ما در مورد این بود که آیا اگر زن معتکف بعد از وجوب اعتکاف طلاق داده شود و شوهر اجازه ندهد که اعتکاف را ادامه دهد، باید به خانه برگردد یا خیر. محصّل عرض ما این بود که دلیلی نداریم که در اعتکاف عدم مزاحمت با واجب دیگر شرط شده باشد. اگر عدم جواز خروج معتده از بیت را جزء حقوق شوهر بدانیم، به مقتضای «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» مقیّد به عدم مزاحمت با واجب دیگر است و اگر جزء حقوق شوهر ندانیم و جزء احکام شرعیه بدانیم، هیچ دلیلی نداریم که حرمت خروج معتده از خانه‌اش مقیّد به عدم مزاحمت با واجب دیگر باشد.[[1]](#footnote-1)

تنها چیزی که داریم روایتی از محمد بن حسن صفار است: کتب محمد بن الحسن الصفار رضی الله عنه إلی أبی محمد الحسن بن علی8 فی امرأة طلقها زوجها و لم یجر علیها النفقة للعدة و هی محتاجة هل یجوز لها أن تخرج و تبیت عن منزلها للعمل و الحاجة فوقع7 لا بأس بذلک إذا علم الله الصحة منها.[[2]](#footnote-2) حاجت در این جا یک حاجت خاص است، یعنی برای زندگی کردن پول می‌خواهد و حاجت عرفیه است نه شرعیه. بر فرض که شرعیه باشد، مانند روایت بحث اعتکاف (لحاجة لابد منها)[[3]](#footnote-3) می‌شود و عرض کردیم که شرطیت عدم مزاحمت به واجب شرعی دیگر، از آن استفاده نمی‌شود.[[4]](#footnote-4)

بنابراین اگر وجوب اعتکاف به خاطر این باشد که روز سوم شده است، دلیل نداریم که این وجوب مقید به عدم مزاحمت با واجب دیگر باشد، در نتیجه شخص باید ادامه دهد و حق خارج شدن ندارد و بعد از اعتکاف باید به خانه شوهر برود. پس اجازه شوهر دیگر نقش ندارد. اما اگر علت وجوب اعتکاف اجاره، نذر، امر من یجب اطاعته یا عقد دیگری از عقود لازم المراعات باشد که عرض کردیم مقید به عدم مزاحمت به واجب دیگر هستند، باید دید که سبب کدام یک از این‌ها جلوتر است. هر کدام که سببش جلوتر باشد مقدم است و مانع فعلیت دیگری می‌شود و بر حکم دیگر ورود پیدا می‌کند. اگر بعد از طلاق دادن، وجوب طاری شده باشد، طلاق مقدم است و اگر وجوب اعتکاف قبل از طلاق باشد -که معمولاً چنین است- اعتکاف مقدم است. اما مفروض عروه این است که روز سوم است. روز سوم مشروط به عدم مزاحمت با واجب دیگر نیست و حتماً باید اعتکافش را ادامه دهد.

**صحیحه ابی ولاد حناط**

یک روایت وجود دارد که مربوط به این بحث نیست، ولی از یک لحاظ مناسب است که آن را توضیح دهم. عن ابن محبوب عن أبی ولاد الحناط قال سألت اباعبدالله7 عن امرأة کان زوجها غائبا فقدم و هی معتکفة باذن زوجها فخرجت حین بلغها قدومه من المسجد إلی بیتها فتهیأت لزوجها حتی واقعها فقال إن کانت خرجت من المسجد قبل أن تمضی ثلاثة أیام و لم تکن اشترطت فی اعتکافها فان علیها ما علی المظاهر.[[5]](#footnote-5)

باید مفروض را این طوری بگیریم که با وجود این که اعتکاف بر او واجب شده بوده خارج شده است. از جواب امام7 که فرمودند قبل أن تمضی ثلاثة أیام همین مطلب استفاده می‌شود که داخل ثلاثة أیام شده است و شاید فی الجمله به این اشاره داشته باشد. این روایت هم بر هر دو مبنا، چه عدم مزاحمت با واجب دیگر را در اعتکاف شرط بدانیم و چه ندانیم، طبق قاعده است. اگر شرط ندانیم طبق قاعده است، زیرا حق شوهر مقیّد به این است که مزاحم با واجبی از واجبات نباشد، ولی اعتکاف چنین تقیدی ندارد، بنابراین شوهر حق نداشته است تا این خانم بخواهد به خاطر حق شوهر از اعتکاف خود دست بکشد. اما اگر هر دو مقیّد باشند، یعنی اعتکاف را هم مقیّد به عدم مزاحمت با واجب دیگر بدانیم، موضوع فعلیت حق شوهر بعد از درخواست است. چون شوهر در مسافرت بوده و آن موقع درخواست نداشته است و اعتکاف زن هم با اجازه شوهر بوده است و بعد از این که برگشته است یا صریحاً درخواست کرده یا ظهور حالِ پیغامش در مورد برگشتن این بوده که از اذن نسبت به اعتکاف برگشته است.[[6]](#footnote-6)

فان علیها ما علی المظاهر یعنی کفاره ظهار به عهده این زن هست. از این روایت درنمی‌آید که وجوب اعتکاف مشروط به عدم مزاحمت با واجب دیگر باشد، زیرا چه مشروط به عدم مزاحمت با واجب دیگر بدانیم و چه ندانیم، با هر دو مبنا این روایت را می‌شود توجیه کرد.

**استدلال به عصمت**

مرحوم آقای قمی در مبانی منهاج الصالحین استدلال کرده‌اند بر این که معتده رجعیه زوجه است و این را آقای حاجی ده آبادی نقل کرده‌اند و خودشان هم مکملی ضمیمه کرده‌اند. مرحوم آقای قمی فرموده است که در روایات وارد شده است که در ایام عده عصمت بین زن و شوهر باقی است و با انقضای عده عصمت از بین می‌رود. زوال عصمت با انقضای عده است. این قرینه برای این است که معتده رجعیه در ایام عده زوجه است. آقای حاجی ده آبادی برای تکمیل استدلال این عبارت از مجمع البحرین را ضمیمه کرده است: یسمی النکاح: عصمة لأنها لغة: المنع.[[7]](#footnote-7) از این عبارت استفاده می‌شود که در زمان عده هنوز نکاح و زوجیت باقی است.

صرف نظر از این که بین کلمه نکاح و زوجیّت فرق‌هایی هست و نکاح را سبب زوجیت می‌دانند، ممکن است عبارت ایشان ناظر به نکاح باشد، نه زوجه. فرض کنید که این عبارت می‌گوید نکاح عصمت است، اما نمی‌گوید هر چیزی که عصمت باشد نکاح است. عبارت کامل مجمع البحرین چنین است: یسمی النکاح: عصمة لأنها لغة: المنع، و المرأة بالنکاح ممنوعة من غیر زوجها. از ادامه این تعلیل استفاده می‌شود که حق

الرجوع هم عصمت است، چون با حق رجوعی که شوهر دارد، زن ممنوع از غیر شوهرش است. البته این تفسیر به این معناست که حتی در عده غیر رجعیه هم زن ممنوع از غیر شوهرش است و از عصمت معنای گسترده‌ای درمی‌آید. اصل این مطلب که عصمت به معنای علقه زوجیت است، هیچ دلیلی ندارد، بلکه ادله بر خلاف آن هم وجود دارد.

قبل از این که بحث را باز کنم، در مورد عبارت مجمع البحرین توضیح می‌دهم. مجمع البحرین در صدر می‌گوید: قوله وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ... عصم الکوافر هو ما یعتصم به من عقد و سبب أی لا تتمسکوا بنکاح الکافرا. بعد می‌گوید: و یسمی النکاح: عصمة لأنها لغة: المنع. به نظرم مرحوم طریحی این جا دو تفسیر مختلف را که مبناهای آن‌ها مختلف است با هم آورده است و این‌ها با هم سازگار نیست.

**روایات عصمت**

از بعضی روایات ممکن است توهم شود که مراد از عصمت نکاح است، مانند این روایت: عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ هَاجَرَ وَ تَرَکَ امْرَأَتَهُ مَعَ الْمُشْرِکِینَ ثُمَّ لَحِقَتْ بِهِ بَعْدُ أَ یُمْسِکُهَا بِالنِّکَاحِ الْأَوَّلِ أَوْ تَنْقَطِعُ عِصْمَتُهَا قَالَ یُمْسِکُهَا وَ هِیَ امْرَأَتُهُ،[[8]](#footnote-8) در صورتی که بگوییم تنقطع عصمتها در مقال أ یمسکها بالنکاح الاول است، یعنی انقطاع عصمت به معنی باطل شدن نکاح و از بین رفتن اثر آن است. مشابه همین از طریق عبدالله بن سنان نقل شده است.[[9]](#footnote-9) هم‌چنین روایت دیگری در جعفریات هست که می‌فرماید: إِذَا أُسِرَتِ الْمَرْأَةُ وَ زَوْجُهَا انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ بَیْنَهُمَا‌.[[10]](#footnote-10) می‌فرماید انقطعت العصمة بینهما، یعنی زوجیت این‌ها باطل می‌شود.

اما به نظر می‌رسد که عصمت مطلق ارتباط است و انقطاع عصمت این است که نه علقه زوجیّت وجود داشته باشد، نه علقه‌ای که جواز رجوع شوهر را تصحیح می‌کند. شواهدش را بعد عرض می‌کنم. بله، در بعضی موارد که احتمال علقه دیگر را نمی‌دهیم، انتفای زوجیّت ملازم با انتفای مطلق العلقه است. در رجل هاجر و ترک امرأته مع المشرکین، احتمال داده نمی‌شود که زوجیت باطل شده باشد و حق رجوعی وجود داشته باشد. آن جا اگر نکاح اول باقی نباشد، عصمت مطلقاً منقطع شده است. چون احتمال فرد دیگری از علقه ارتباطی بین زن و شوهر وجود نداد. ولی در جاهایی که احتمال دیگر وجود داشته باشد که ما نحن فیه از مصادیق آن است، در زمانی عصمت منقطع می‌شود که جواز رجوع هم از بین برود.

روایت یزید کناسی را ملاحظه فرمایید. عَنْ یَزِیدَ الْکُنَاسِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ7 قَالَ: لَا تَرِثُ الْمُخَیَّرَةُ مِنْ زَوْجِهَا شَیْئاً فِی عِدَّتِهَا.

تخییر یکی از اسباب بینونت زن و شوهر است. مرد زن را مخیّر می‌کند که اگر مایل هستی از من جدا شو. بحث وجود دارد که آیا از اختصاصات پیغمبر است یا نیست و وارد بحث‌های فقهی آن نمی‌خواهم بشوم. می‌فرمایند: لَا تَرِثُ الْمُخَیَّرَةُ مِنْ زَوْجِهَا شَیْئاً فِی عِدَّتِهَا لِأَنَّ الْعِصْمَةَ قَدِ انْقَطَعَتْ فِیمَا بَیْنَهَا وَ بَیْنَ زَوْجِهَا مِنْ سَاعَتِهَا، این به معنای طلاق بائن است، فَلَا رَجْعَةَ لَهُ عَلَیْهَا وَ لَا مِیرَاثَ بَیْنَهُمَا.[[11]](#footnote-11) بر انقطاع العصمه تفریع کرده و

فرموده‌اند که رجوع دیگر نیست. اگر عصمت به معنای انقطاع زوجیت باشد، مجرّد انقطاع زوجیّت ملازم با این نیست که دیگر نتواند رجوع کند. معنای تفریع این است که عصمت مطلق ارتباط است و وقتی این ارتباط به نحو مطلق بین زن و شوهر قطع شود، دیگر رجوعی نیست. روایت‌های دیگری هم مشابه این وارد شده است.[[12]](#footnote-12) [[13]](#footnote-13)

به نظر می‌رسد روایت‌های دیگری که به بحث برائت عصمت پرداخته‌اند و آقای قمی اتفاقاً بعضی از همان روایات را آورده است، شاهد بر این مطلب است.[[14]](#footnote-14)

عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَعَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ أَ یَحِلُّ لَهُ أَنْ یَخْطُبَ أُخْتَهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِیَ عِدَّتُهَا فَقَالَ إِذَا بَرِئَتْ عِصْمَتُهَا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ رَجْعَةٌ فَقَدْ حَلَّ لَهُ أَنْ یَخْطُبَ أُخْتَهَا.[[15]](#footnote-15) اذا برئت عصمتها یعنی وقتی که عصمت به طور کامل منتفی شد و انتفای کامل عصمت هم به این است که دیگر حق رجوع نداشته باشد. نکته‌ای که باعث می‌شود بتواند مختلعه را خطبه کند این است که حتی حق رجوعش هم رفته است. لم یکن له رجعة تکیه می‌کند که مطلق علقه حتی علقه ناقصی که با حق رجوع هست، از بین رفته است. نکته‌ای که جواز خطبه را در مورد مختلعه به دنبال می‌آورد این است که حتی تا وقتی که حق رجوع هست جواز خطبه نیست.

از عبارت‌های مختلف کتب لغت، تفسیر و... کاملاً واضح است که مراد از عصمت مطلق علقه‌ای که تا وقتی

که حق رجوع وجود دارد هنوز منقطع نشده است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. البته به نظر ما -چنان که مفصل بحث کردیم- حرمت خروج از باب حق شوهر است و در نتیجه مقیّد است. [↑](#footnote-ref-1)
2. جامع احادیث الشیعة، سیدحسین بروجردی، ج27، ص248. فقيه 322 - و كتب محمد بن الحسن الصفار إلى أبي محمد الحسن بن علي8 في امرأة طلقها زوجها و لم يجر عليها النفقة للعدة و هي محتاجة هل يجوز لها أن تخرج و تبيت عن منزلها للعمل و الحاجة فوقع عليه السلام لا بأس بذلك إذا علم الله الصحة منها. [↑](#footnote-ref-2)
3. جامع احادیث الشیعة، سیدحسین بروجردی، ج11، ص775. يب 433 محمد بن يعقوب عن كا 213 - علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حماد عن فقيه 151 الحلبي عن أبي عبد الله7 قال لا ينبغي للمعتكف ان يخرج من المسجد الا لحاجة لابد منها ثم لا يجلس حتى يرجع ولا يخرج في شئ الا لجنازة أو يعود مريضا ولا يجلس حتى يرجع (قال - فقيه) واعتكاف المرأة مثل ذلك. [↑](#footnote-ref-3)
4. پاسخ سؤال: شاید جوری بوده که باید شب میرفته است. فرض این است. لا بأس بذلك إذا علم الله الصحة منها برای این است که شما این بهانه گیریها را نکنید. یعنی اگر واقعاً چنین ضرورتی وجود دارد و خدا میداند که واقعاً احتیاج دارد، خارج میشود. [↑](#footnote-ref-4)
5. جامع احادیث الشیعة، سیدحسین بروجردی، ج11، ص781. يب 289 ج 4 صا 130 ج 2 - محمد بن يعقوب عن كا 177 ج 4 - عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن فقيه 121 ج 2 - (الحسن - فقيه) بن محبوب عن أبي ولاد الحناط قال سألت ابا عبد الله7 عن امرأة كان زوجها غائبا فقدم وهي معتكفة باذن زوجها فخرجت حين بلغها قدومه من المسجد إلى بيتها فتهيأت لزوجها حتى واقعها فقال إن كانت خرجت (من المسجد - كا صا يب) قبل أن تمضى ثلاثة أيام ولم تكن اشترطت في اعتكافها فان عليها ما على المظاهر. [↑](#footnote-ref-5)
6. پاسخ سؤال: در اعتکاف هم چیزی شبیه اشتراط در باب احرام مستحب است. اگر کسی شرط کند که اگر شرایط خاصی پیش آمد، اعتکافم را ادامه نمیدهم، با طروّ آن شرایط خاص ادامه اعتکاف واجب نخواهد بود. فرض این است که چنین شرطی نکرده است و اعتکاف را به نحو مطلق به گردن گرفته است. [↑](#footnote-ref-6)
7. مجمع البحرین، فخرالدین الطریحی، ج6، ص116. قوله وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ [60/ 10] قرىء بالتخفيف و التشديد. و عصم الكوافر هو ما يعتصم به من عقد و سبب أي لا تتمسكوا بنكاح الكافرات، سواحر كن أو لا. و يسمى النكاح: عصمة لأنها لغة: المنع، و المرأة بالنكاح ممنوعة من غير زوجها. [↑](#footnote-ref-7)
8. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص435. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ هَاجَرَ وَ تَرَكَ امْرَأَتَهُ مَعَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَحِقَتْ بِهِ بَعْدُ أَ يُمْسِكُهَا بِالنِّكَاحِ الْأَوَّلِ أَوْ تَنْقَطِعُ عِصْمَتُهَا قَالَ يُمْسِكُهَا وَ هِيَ امْرَأَتُهُ. [↑](#footnote-ref-8)
9. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص435. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7 قَالَ: إِذَا أَسْلَمَتِ امْرَأَةٌ وَ زَوْجُهَا عَلَى غَيْرِ الْإِسْلَامِ فُرِّقَ بَيْنَهُمَا قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ هَاجَرَ وَ تَرَكَ امْرَأَتَهُ فِي الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَحِقَتْ بَعْدَ ذَلِكَ بِهِ أَ يُمْسِكُهَا بِالنِّكَاحِ الْأَوَّلِ أَوْ تَنْقَطِعُ عِصْمَتُهَا قَالَ بَلْ يُمْسِكُهَا وَ هِيَ امْرَأَتُهُ. [↑](#footnote-ref-9)
10. جعفریات اشعثیات، محمد بن اشعث کوفی، ج، ص79. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ إِذَا أُسِرَتِ الْمَرْأَةُ وَ زَوْجُهَا انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ بَيْنَهُمَا. [↑](#footnote-ref-10)
11. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج8، ص90. وَ- عَنْهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ7 قَالَ: لَا تَرِثُ الْمُخَيَّرَةُ مِنْ زَوْجِهَا شَيْئاً فِي عِدَّتِهَا لِأَنَّ الْعِصْمَةَ قَدِ انْقَطَعَتْ فِيمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ زَوْجِهَا مِنْ سَاعَتِهَا فَلَا رَجْعَةَ لَهُ عَلَيْهَا وَ لَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمَا. [↑](#footnote-ref-11)
12. پاسخ سؤال: اگر عصمت به معنای زوجیت باشد، مجرّد زوال زوجیّت با فلا رجعه له علیها ملازمه ندارد. بحث این است که به نفس زوال زوجیّت نمیشود استدلال کرد. اگر امام7 اصلاً استدلال نمیخواهند بکنند و حکم شرعی را میخواهند بیان کنند، این مقدمهچینیها را نمیخواهد. امام علیه السلام میخواهند حکم را طبق قاعده بیان کنند و نکته مسئله را بفرمایند. [↑](#footnote-ref-12)
13. پاسخ سؤال: اگر کسی میگوید عقیده من این است که انقطاع عصمت ملازم با انقطاع مطلق زوجیت است، چون من فقط به یک علقه قائل هستم، به این نمیشود استدلال کرد. باید آن عنوان بنفسه ملازمه داشته باشد یا یک لزوم بیّن وجود داشته باشد. استدلال باید به گونهای باشد که خود آن عنوان صلاحیت استدلال را داشته باشد. [↑](#footnote-ref-13)
14. پاسخ سؤال: ما نمیخواهیم بگوییم که این دلیل بر این است که مطلّقه رجعیه زوجه نیست. میگوییم استدلال شما بر این که چون شارع مقدس فرموده است این جا انقطاع العصمه حاصل شده است انقطاع العصمه دلیل بر زوال زوجیت است، ناتمام است. معنایش این است که مفهوم انقطاع العصمه اعم است. شما میخواهید بگویید شارع مقدس فرموده است که در ایام عده رجعیه هنوز عصمت منقطع نشده است و بعد از آن عصمت منقطع میشود، بنابراین در ایام عده رجعیه زوجه است. به چه دلیل؟ همین روایتها میفرمایند در بائنه چون انقطاع عصمت شده است، نمیتوان رجوع کرد. ولی در رجعیه هنوز انقطاع عصمت نشده است. میگویند این که انقطاع عصمت نشده است دلیل است بر این که زوجیت هست. از همین روایت درمیآید که اشتباه میکنند. آنها میگویند روایت میفرماید در دوره عده رجعیه عصمت وجود دارد و وجود العصمه یعنی زوجیت وجود دارد. ما میگوییم اعم است و اعم دلیل بر اخص نیست. در روایت یزید کناسی که میفرمایند: لَا تَرِثُ الْمُخَيَّرَةُ مِنْ زَوْجِهَا شَيْئاً فِي عِدَّتِهَا لِأَنَّ الْعِصْمَةَ قَدِ انْقَطَعَتْ فِيمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ زَوْجِهَا مِنْ سَاعَتِهَا، کلمه عصمت را بردارید و به جایش زوجیت بگذارید. اگر زوجیت باشد، فلا رجعة له علیها را نمیشود تفریع شود، چون لازمه انقطاع الزوجیه این نیست که نتواند رجوع کند. ارثبری به خاطر مطلق علقه است. یعنی میخواهند بفرمایند که چون مطلق علقه دیگر وجود ندارد ارث نمیبرد. آیا لازمه زوجه نبودن عدم رجوع است. ممکن است زوجه نباشد و رجوع هم بتواند بکند. اگر شما زوجه بودن معتده رجعیه را یک امر مفروغ عنه و مسلم میگیرید، قطعاً چنین نیست. اگر میگویید ارتکاز متشرعه بر این است که معتده رجعیه زوجه است، اشکال ندارد. ولی فرض این است که قطعاً چنین ارتکازی نیست. در مسئله زوجه نبودن همان موقع اختلاف شدیدی بین فقهای عامه وجود داشته است. اگر زوجه بودن معتده رجعیه جزء مسلّمات باشد، میشود تمسک کرد. ولی قطعاً چنین نیست، بنابراین در صورتی لا رجعة له علیها را میشود تفریع کرد که مراد از عصمت مطلق العلقه باشد. چون از انتفای مطلق العلقه عدم الرجوع استفاده میشود، نه از انتفای خصوص علقه زوجیت. باید مفهوم عصمت مطلق العلقه باشد. اگر مفهوم عصمت مطلق العلقه نباشد، این استدلال صحیح نیست. اما این که مطلق العلقه مصداق خارجی دارد یا ندارد، مورد بحث ماست. کسی که میگوید معتده رجعیه زوجه است، میگوید بیشتر از یک علقه نداریم. ولی مفهوم عصمت اعم است. به یک معنا این طور استدلالات خلط بین مفهوم و مصداق است. وقتی مفهوم اعم باشد دیگر نمیتوانید به روایتی استدلال کنید که فرموده است در ایام عده رجعیه علقه وجود دارد. چون به وسیله مفهوم اعم نمیشود بر اخص استدلال کرد. [↑](#footnote-ref-14)
15. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص431. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَعَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَخْطُبَ أُخْتَهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا فَقَالَ إِذَا بَرِئَتْ عِصْمَتُهَا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ رَجْعَةٌ فَقَدْ حَلَّ لَهُ أَنْ يَخْطُبَ أُخْتَهَا قَالَ وَ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ عِنْدَهُ أُخْتَانِ مَمْلُوكَتَانِ فَوَطِئَ إِحْدَاهُمَا ثُمَّ وَطِئَ الْأُخْرَى قَالَ إِذَا وَطِئَ الْأُخْرَى فَقَدْ حَرُمَتْ عَلَيْهِ الْأُولَى حَتَّى تَمُوتَ الْأُخْرَى قُلْتُ أَ رَأَيْتَ إِنْ بَاعَهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ إِنَّمَا يَبِيعُهَا لِحَاجَةٍ وَ لَا يَخْطُرُ عَلَى بَالِهِ مِنَ الْأُخْرَى شَيْءٌ فَلَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْساً وَ إِنْ كَانَ إِنَّمَا يَبِيعُهَا لِيَرْجِعَ إِلَى الْأُولَى فَلَا. [↑](#footnote-ref-15)